

نگاهی بر حکمروایی ها، دیکتاتوری ها، نظامیگری ها و

جهانگشایی های تاریخ

بخش - ۱۰ تهیه و پژوهش (صبح)

(پژوهش و تحقیق تاریخی با استفاده از منابع و ماخذ های مختلف و با نوآوریها و تحقیقات بیشتر، امیدوارم که این پژوهش مستند تاریخی بتواند به عواقب ناگوار جنگها و جنگ افروزیها آگاهی سودمندی را به انسانهای خسته از جنگ در کشور دردمند و ویرانهء ما بدهد)

لشکرکشی شاه عباس به بین النهرین و فتح بغداد

۱۰۳۱ - ۱۰۳۴ ق / ۱۶۲۲ - ۱۶۲۴ م



در ۱۰۳۱ ق / ۱۶۲۲ م، هنگامی که شاه عباس برای فتح قندهار به هرات رفته بود، خبر رسید که در قسطنطنیه، سران سپاه ینی چری با سلطان عثمان خان دوم از در مخالفت درآمده، او را از سلطنت خلع کرده و کشته اند. دلیل این مخالفت و سرکشی سپاه ینی چری، اصرار سلطان عثمانی برای ارسال آنها به جنگ با ایران بود. چون دولت عثمانی به تازگی از جنگ لهستان فارغ شده بود، موقع را برای حمله به ایران مغتنم می دانست و وزیر اعظم دربار ب نام دلاور پاشا هم در تحریک سلطان برای زیر پا گذاشتن معاهده صلح بی تأثیر نبود.

اما سپاهیان ینی چری، که معمولاً در يك سال به دو لشکرکشی و جنگ تن نمی دادند، با وی از در مخالفت درآمده، از سلطان خواستند که حمله به خاک ایران را به سال دیگر موکول سازد؛ چون

سلطان و وزیر این درخواست را نپذیرفتند و با سران ینی چری زبان به تهدید گشودند، آنها نیز سر به شورش برداشتند و با گروهی از سربازان خود به کاخ شاهی ریخته، وزیر اعظم و چند تن از سران مخالف را از پای درآوردند. پس از آن به خانه سلطان مصطفی خان اول، سلطان مخلوع - عموی سلطان عثمان خان - رفتند و او را بار دیگر به سلطنت برداشتند. سلطان عثمان خان از بیم سران ینی چری، ناگزیر به خانه رئیس و فرمانروای ایشان ینی چری آقاسی پناهنده شد و از آنچه گذشته بود اظهار پشیمانی کرد. ینی چری آقاسی هم در صدد برآمد که سلطان عثمان خان را با مقام سلطنت به کاخ شاهی برد، اما شورشیان از بیم انتقام جویی سلطان، با این کار مخالفت کرده، سلطان عثمانی و فرمانده خود را به قتل آوردند .

جلوس مصطفی خان به سلطنت عثمانی

با جلوس مصطفی خان به سلطنت، سران شورشی ینی چری صاحب اختیار مطلق شدند، اما چون سلطان تازه، کم هوش و عقب مانده فکری بود، امور سلطنت را مادر او با مشورت و صوابدید سرداران سپاه و سران دولت اداره می‌کرد. در همان ایام، نامه دوستانه‌ای برای شاه عباس به شهر هرات فرستاده شد و پادشاه ایران در جریان اوضاع آشفته دربار عثمانی و تغییر سلطان قرار گرفت. بر اثر تغییر سلطنت و اختلافهایی که بین سران ینی چری و فرمانداران دولت عثمانی بروز کرد، برخی از حکام و سرداران سپاه ولایات ترک به راه خودسری رفتند و به مخالفت با حکومت مرکزی برخاستند. از جمله، یکی محمد قنبر، فرمانده سپاه ینی چری عثمانی در بغداد بود، که با بکرسو باشی از بزرگان آن شهر دست به یکی کرد و به یاری او، از فرمان حکمران عراق عرب سرپیچی نمود . اما دیری نگذشت که میان آن دو نیز اختلاف افتاد و بکرسو باشی، محمد قنبر را با جمعی از طرفداران وی هلاک کرد و در سراسر عراق عرب استقلال یافت .

گماشتن حافظ احمد پاشا به حکمرانی بغداد از سوی دربار عثمانی

دولت عثمانی چون از تمرد و عصیان بکرسو باشی اطلاع یافت، یکی از سران ترک به نام حافظ احمد پاشا را به حکمرانی ایالت بغداد و عراق عرب برگزید و به دفع متمردان مأمور ساخت. بکرسو باشی، که از این خبر بیمناک شده بود، فرستاده‌ای نزد حسین خان - حکمران لرستان - گسیل کرد و به او پیغام داد که اگر شاه ایران عزم فتح بغداد کند، وی شهر را که حق مسلم ایران است، بی درنگ تسلیم خواهد کرد .

تصرف بغداد توسط شاه عباس بزرگ ۱۰۳۲ ق

شاه صفوی که از مدتها پیش در فکر استیلا بر بغداد بود - بغداد از سال ۹۴۰ ق / ۱۵۳۳ م در دهمین سال سلطنت شاه طهماسب اول به تصرف ترکان عثمانی درآمده بود - با توجه به اوضاع آشفته دربار عثمانی، موقع را مغتنم شمرد؛ پس نامه‌ای ملاطفت آمیز برای بکرسو باشی نوشت و او را به مقام

استانداری و عنوان خان مفتخر نمود. اما بکرسو باشی، که به قدرت و حکومت مستقل خویش امیدوار بود، با فرستاده شاه عباس از در حيله درآمد و حتی در صدد کشتن فرستاده شاه برآمد. سرانجام، به قلعه داری پرداخت و مقاومت در برابر سپاه ایران را برگزید. در همان حال خبر رسید که سپاه حسن پاشا حکمران موصل برای مقابله با سپاه صفوی عازم بغداد است. شاه عباس فرمان حمله داد و سپاهیان ایران از هر سو به قلعه بغداد تاختند و در اندک زمانی آن را به تصرف خویش درآوردند «۲۳ ربیع الاول ۱۰۳۲ ق / ۲۵ ژانویه ۱۶۲۳ م»، و حکمران بغداد و دستیاران او را کشتند. حسن پاشا هم در جبهه ای دیگر و در یکی از قلعه های نزدیک بغداد، از سپاه ایران شکست خورد و خود به همراه شماری از سپاهیانش نابود شدند .

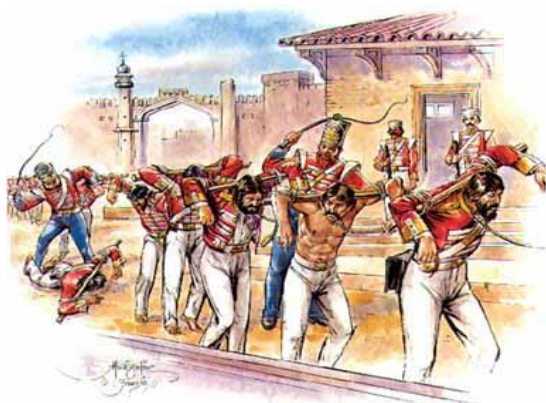
پس از تصرف بغداد، شاه عباس، قرچقای خان، سپهسالار ایران را به گرفتن شهر موصل و نواحی اطراف آن مأمور کرد. آن سردار نیز موصل را فتح و بسیاری از مردم بی گناه را کشت و تا حدود دیار بکر پیش رفت و با غنایم بسیار به اردوی شاه، که در نجف به سر می برد، بازگشت «رجب ۱۰۳۲ ق / مه ۱۶۲۳ م». در همین سال نیز، شاه عباس بر خلاف شرایط پیمان صلح، امیر گونه خان قاجار، بیگلربیگی چخور سعد را مأمور کرد که قلعه آخسقه از توابع گرجستان مسق، را فتح کند، این کار به آسانی انجام گرفت و شاه پس از چند روز اقامت در نجف و کربلا و کاظمین، حکومت بغداد و عراق عرب را به صفی قلی خان - حکمران همدان - سپرد و خود به اصفهان بازگشت .

برگزیدن احمد پاشا به سرداری کل سپاه عثمانی برای مقابله با سیاست های ایران

چون خبر حمله شاه عباس و سقوط بغداد به دربار عثمانی رسید، سران ینی چری، احمد پاشا را که در کاردانی و کیاست معروف بود، به وزارت اعظم و سرداری کل سپاه عثمانی برگزیدند و از او خواستند که هر چه زودتر شهرها و نواحی از دست رفته در بین النهرین را از سپاهیان ایران باز گیرد. در ۱۰۳۳ ق / ۱۶۲۴ م گروهی از ترکان و اعراب اطراف موصل به سرداری حسن پاشا به موصل تاختند، اما به سبب پایداری قاسم خان ایمانلو، حکمران قلعه کاری از پیش نبردند. شاه ایران زینل بیگ شاملو را برای دفاع از متصرفات بین النهرین به آن حدود فرستاد. حسن پاشا در نبرد با سردار ایرانی شکست خورد و اقدامات باز دارنده عثمانی بی نتیجه ماند. پس از آن سردار سپاه عثمانی - حافظ اسد پاشا - مراد پاشا، بیگلربیگی دیار بکر را با گروهی از سپاهیان ینی چری روانه بغداد کرد، اما سپاه ترك علی رغم برتری نفرات باز هم از سپاه ایران شکست خورد. با انتشار خبر شکست عثمانی، احمد پاشا، فرستاده ای نزد پادشاه ایران گسیل داشت و خواهان متارکه و صلح و آشتی شد. پادشاه صفوی در پاسخ اعلام داشت که ولایت بغداد ملك موروثی ایران است و تا سلطان عثمانی این ولایت و نواحی اطراف آن را به دولت ایران نسپارد، مصالحه امکانپذیر نخواهد بود .

ناگزیر، سردار ترك بار دیگر به جنگ درآمد، اما این بار هم از زینل بیگ و سرداران دیگر ایران شکست خورد و بسیاری از سپاهیان خودداری کند و به خاک هلاکت افتادند. پس ناگزیر به دیار بکر بازگشت و حاضر شد که از تمام بین النهرین عقب نشینی کند، مشروط بر اینکه شاه ایران، از تعقیب و کشتار سپاهیان در ۹ شوال ۱۰۳۴ ق / ۱۵ جولای ۱۶۲۵ م بغداد و قسمت جنوبی بین النهرین را ترك گفته به خاک عثمانی بازگشتند.

صفوی ها از جهان گشایی و تا شکست از افغانان



در سال ۱۵۰۱ م. صفویان به قدرت رسیدند. آنها بیش از ۲۰۰ سال بر قلمرو بزرگی که شامل عراق و بخشهایی از افغانستان کنونی می شد، حکومت کردند. سلسله صفوی در عهد شاه عباس اول به اوج قدرت خود رسید. او اصفهان را پایتخت خود قرار داد و آنرا یکی از زیباترین شهرهای خاورمیانه ساخت.

۱۵۰۱ م.: شاه اسماعیل اول در تبریز، شهری در شمال غربی ایران کنونی، به عنوان پادشاه، تاجگذاری می کند .

۱۵۱۴: ترکان عثمانی در جنگ چالداران، صفویان را بسختی شکست می دهند. برای مدت کوتاهی تبریز به اشغال ترکان عثمانی در می آید. ضربه روحی حاصل از این شکست شاه اسماعیل اول را گوشه نشین، می کند.

۱۵۲۹-۷۶: دوران حکومت شاه طهماسب اول، عصر طلایی هنر ایرانی می باشد: دولت، تولید مصنوعات فلزی، سفالینه ها، فرش، نساجی و نقاشیهای مینیاتور با عالیترین کیفیت را تشویق می کند .

۱۵۸۸: شاه عباس اول، پنجمین شاه صفوی می شود.

۱۵۹۸: شاه عباس اول از بکها، مردمان چادر نشین ساکن شمال شرقی سرزمین ایران، راشکست داده و آنها را از قلمروی خود بیرون می راند. اصفهان پایتخت جدید پادشاهان صفوی، می شود .

۱۶۰۲: شاه عباس اول پس از سازماندهی مجدد سپاهیان خود، به ترکان عثمانی اعلام جنگ می کند.

۱۶۰۴: شاه عباس اول ترکان عثمانی را در جنگ تبریز، شکست می دهد .

۱۷۰۹: افغانان که از زندگی در سایه حکومت صفوی، ناراضی بودند، شورش نتیجه بخشی را در برابر صفویان آغاز می کنند.

۱۷۲۲: سپاهیان افغان پس از محاصره ای شش ماهه که در خلال آن ۸۰۰۰۰ نفر از گرسنگی و بیماری جان دادند، اصفهان (پایتخت) را تصرف می کند. شاه سلطان حسین اول، آخرین پادشاه صفوی، سرنگون می شود .

پس از وفات حضرت محمد «ص در سال ۶۳۲ میلادی، دو فرقه سنی و شیعه در میان مسلمانان، پدید آمدند. سنی ها در اکثریت بودند و حکام و فرمانروایان سرزمینها و دولتهای بزرگ اسلامی را شامل می شدند. شیعیان در اقلیت بودند و از گروههای کوچک پراکنده در سر تاسر خاورمیانه، تشکیل شده بودند .

پادشاهان شیعه مذهب صفوی: در سال ۱۵۰۱ شاه اسماعیل اول (۱۵۲۴-۱۴۸۷ م. (سلسله شیعه مذهب صفوی را در ایران و خراسان، بنیان نهاد و تشیع را به عنوان مذهب رسمی کشور، اعلام کرد. به تدریج اغلب پیروان مذهب تسنن به مذهب شیعه روی آوردند. از بعضی جهات، این امر سبب تمایز ایران از بقیه جهان اسلام و مشخص شدن هویت ویژه ایران کنونی، گردید. تفوق مذهبی از آنجاکه شاهان صفوی مذهب شیعه را به عنوان مذهب بر حق به حساب می آورند، لذا خود را حاکمان واقعی جهان اسلام می دانستند. این اعتقاد آنان را به درگیری با همسایگان سنی مذهب، بویژه ترکان عثمانی، سوق می داد. در تمام طول قرن ۱۶ م. دو قدرت بزرگ اسلامی با یکدیگر جنگیدند بدون آنکه بتوانند یکدیگر را بطور کامل، شکست دهند. ظهور و سقوط در زمان شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۷۱ م.)، پادشاهی صفوی به بالاترین حد قدرت و اعتبار خود رسید، اما با مرگ او پادشاهی صفوی به تدریج رو به زوال گذاشت. در اوایل قرن هجدهم ترکان عثمانی از غرب و افغانها از شرق به سمت ایران پیشروی کردند. در سال ۱۷۲۲ م. اصفهان به دست سپاهیان افغان افتاد و خاندان صفوی سقوط کرد. اما در سرزمین ایران مذهب تشیع، چنان ریشه ای دوانده بود که توانست بدون اهمیت دادن به حکام خارجی به عنوان مذهب ملی، باقی بماند.

شاه عباس اول صفوی

۹۹۶ - ۱۰۳۸ ق / ۱۵۸۸ - ۱۶۲۹ م

شاه عباس در رمضان «۹۷۸ ق / فوریه ۱۵۷۱ م» در هرات دیده به جهان گشود. هنگام ولادت او، پدرش محمد میرزا حکومت هرات داشت. سالهای کودکی عباس در همین تختگاه پر آوازه خراسان گذشت؛ در همانجا، و در همان سالهای کودکی، مدتها حکومت اسمی خراسان به او تعلق داشت و از

همان دیار هم بود که در آغاز جوانی، عازم تختگاه صفوی در قزوین شد و تخت و تاج پدر را در عهد حیات او به دست گرفت .

هنگام دست یابی به تاج و تخت صفویان هجده سال داشت و به سعی امرای قزلباش خراسان که در واقع بر پدر او شوریده بودند به تخت سلطنت نشست «ذی‌الحجه ۹۹۶ ق / ۱۵۸۸ م». هنگام جلوس او بر تخت سلطنت، اغتشاش و آشوب ناشی از سستی و بی‌لیاقتی پدرش سراسر ایران را فرا گرفته بود. خراسان از همان هنگام که او عازم قزوین شد، عرصه تاخت و تاز ازبک واقع شد. عبدالله خان ثانی، فرمانروای ازبک، این تختگاه خراسان را با وجود یک مقاومت طولانی هشت ماهه در برابر محاصره او، از دست حکام قزلباش بیرون آورد. پسرش عبدالؤمن خان، حتی مشهد را هم بر قلمرو ازبکان افزود و دامنه تاخت و تاز را تا نواحی قومس و بسطام گشاند. شروان و گرجستان و حتی لرستان هم تحت اشغال یا نظارت آنها قرار داشت. در دولتخانه قزوین هم قدرت واقعی در دست مرشد قلی خان استاجلو متمرکز بود که خود را مربی پادشاه جوان می‌دانست و حتی گاه به او تحکم نیز می‌کرد .

حضور سران قزلباش که در توطئه قتل برادرش حمزه میرزا دست داشتند و برخی از آنها حتی متهم به دخالت در قتل مادرش مهد علیا بودند، جو دربار را برای وی آزار دهنده می‌کرد و قدرت و نفوذ این قاتلان را برای خود نوعی کابوس موخس می‌یافت که بدون دفع آنها حفظ حیات و دوام سلطنت برایش غیر ممکن یا آکنده از تشویش و تزلزل بود .

با آنکه هنوز کم تجربه و جوان بود، غریزه حفظ حیات و تجربه سرنوشت پدر و برادر، این اندازه به او آموخته بود که تمام این عوامل تهدید و خطر را نمی‌توان یک باره از میان برداشت و باید با سعه صدر، یک به یک و به نوبت، از سر راه دور کرد. بدین گونه از احتمال اتحاد آنها بر ضد خویش در امان ماند. شاه عباس با حوصله و تأنی، سران گستاخ و نافرمان قزلباش را که مادر و برادرش به تحریک یا مداخله آنها به قتل رسیده بودند، به کمک مرشد قلی خان از بین برد. خود مرشد هم که مزاحم قدرت او بود و دخالتش در جزییات امور عرصه را بر وی تنگ می‌کرد، به تدبیر و حيله، در اولین فرصت از میان برداشت؛ بدین گونه، نیروهایی را که در داخل دربار قدرت او را تهدید یا محدود می‌کرد، به تدریج سرکوب کرد و در آنچه به کار فرمانروایی مربوط می‌شد به قدرت مطلقه که لازمه استبداد او در تمام امور فرمانروایی بود، دست یافت. سرکشان داخلی را هم به مجرد آن که فرصت مناسب برای سرکوبی آنها برایش حاصل شد، دفع یا آرام کرد و خود را برای مبارزه با تهاجمات خارجی که قلمرو او را از شرق و غرب اشغال یا مورد تهدید قرار داده بودند آماده یافت .

این دشمنان خارجی، هر دو اهل تسنن و هر دو مهاجم بودند و چون به شدت تعصب ضد تشیع داشتند، احتمال اتحاد آنها و درگیر شدن شاه عباس در دو جبهه، متضمن خطر و ریسک فراوان بود.

پادشاه قزلباش که شروع جنگ همزمان در دو جبهه را با دشمنان خود، محرک حصول اتحاد مابین آنها می‌یافت، ترجیح داد اول با دولت عثمانی که قوای آنها در آذربایجان به تختگاه او در قزوین نزدیکتر بود و درگیری با آنها دشواریهای بیشتری داشت، کنار بیاید؛ تا برای دفع ازبکان که فقدان ارتش منظم و قدرت منسجم بودند؛ بدین سان، جنگ با قوای ازبک را آسانتر یافت و با آسایش خاطر به آن دست زد. از این رو، حیدر میرزا، برادر زاده خود را که بعد از کشته شدن پدرش حمزه میرزا به موکب او پیوسته بود، جهت مذاکره صلح نزد سلطان عثمانی فرستاد. در معاهده صلحی که بسته شده شاه جوان، ولایات آذربایجان، کردستان، شروان و گرجستان را که در دست قوای عثمانی بود، به آنها واگذاشت، تا در وقت مقتضی آنها را باز پس گیرد و در عین حال مانع اتحاد آنها با ازبکان شود.

شاه عباس اول و سرکوب مخالفان

عبدالمؤمن خان، معروف به خان خرد، پسر عبدالله خان دوم که در حوالی خراسان مشغول تاخت و تاز بود، به محض شنیدن خبر حرکت پادشاه قزلباش از تهران، با عجله آن دیار را ترک و به ماوراءالنهر بازگشت «۱۰۰۵ ق / ۱۵۹۶ م». شاه عباس که نیازی به تعقیب او در آن سوی جیحون ندید، چندی در خراسان، کرمان و یزد به تنبیه سرکشان و برقراری نظم در داخل مملکت پرداخت. در عین حال، هم به تسخیر لرستان که در دست بازماندگان امرای لر کوچک بود توفیق یافت و هم حکام محلی ولایت استمداد را در مازندران به اطاعت درآورد. چون در همین ایام، عبدالمؤمن خان که بار دیگر در خراسان به تاخت و تاز مشغول بود به دست امرای خود به قتل رسید و خراسان همچنان عرصه غارت ازبک ماند، شاه، بار دیگر، لشکر به خراسان برد و مشهد را در محرم ۱۰۰۶ ق / اوت ۱۵۹۷ م گرفت و ازبکان را به سختی شکست داد؛ پس از آن تاخت و تازی در ماوراءالنهر کرد و خراسان را از دست راهزنی و غارتگری قوم ایمن ساخت.

شاه عباس بزرگ نیاز به ارتشی جدید و مجهز

در بازگشت از لشکرکشی خراسان، شاه عباس، دو برادر انگلیسی را که در ظاهر برای جهانگردی همراه عده‌ای ملازم به شرق آمده بودند «۱۰۰۶ ق / ۱۵۹۷ م»، در قزوین به حضور پذیرفت؛ آنتونی شرلی و برادرش رابرت شرلی که با همراهان خویش به ظاهر به طور اتفاقی و در واقع به قصد باریابی به درگاه صوفی اعظم به ایران آمده بودند، در باریابی به حضور شاه، هدایایی به وی تقدیم کردند و از جانب شاه با محبت و علاقه پذیرفته شدند. شاه چون دریافت که برخی از همراهان این دو برادر در فن توپ ریزی و ساختن سلاحهای آتشین مهارت دارند، به وسیله آنها ارتش شخصی خود را که در حال تشکیل بود، به اینگونه سلاحها مجهز کرد. شاه چون دیگر به ارتش قزلباش که افراد آن فقط از سرکردگان خود فرمانبرداری داشتند، و سرکردگان هم گرچه با وجود اظهار جانسپاری و اخلاص زبانی، لزوماً به وی وفادار نبودند؛ تشکیل یک ارتش جدید را که دارای

انضباط محکم، و تحت فرمان مستقیم خود او باشد، لازم می‌دید. به علاوه، از روی تجربه شخصی دریافته بود که ارتش عثمانی نیز غالباً پیروزیهای خود در جنگ با ایران را مدیون برتری و کارایی اسلحه و تجهیزات خود بود؛ از این رو، ضرورت تجهیز ارتش به سلاح آتشین و مدرن و به ویژه به توپخانه مؤثر و کارساز، کاملاً احساس می‌شد؛ و این شرط نخست برای آمادگی در جنگ با عثمانی بود؛ به احتمال قوی، شاه دانا، بر مبنای همین نیازها بود که نبرد با عثمانی را به عهده تعویق انداخت؛ و از ارتش قزلباش تنها برای دفع ازبکان و سرکوب متمردان داخلی سود جست .

بازیافتن وحدت و تمامیت ارضی ایران در عهد شاه عباس بزرگ

شاه در اولین فرصت، با ارتش جدید منظم و تعلیم یافته و جنگ آزموده تازه‌ای که تجهیز کرده بود، لشکر به آذربایجان برد، تبریز را از چنگ عثمانی بیرون آورد «۱۰۱۱ ق / ۱۶۰۲ م»، سپاه عثمانی را از ایروان بیرون کرد و چقالی اغلی، سردار عثمانی را که ماشین جنگی عظیم روم را با یکصد هزار مرد جنگی برای مقابله تعرضی به ایران، به نواحی وان و قارص در ارمنستان همراه آورده بود، شکست سختی داد «جمادی الثانی ۱۰۱۳ ق / نوامبر ۱۶۰۴ م». به دنبال آن در ۱۰۱۵ ق / ۱۶۰۶ م تفلیس و شروان و حتی موصل و دیار بکر را هم از دست عثمانی خارج ساخت. با آنکه دو سال بعد، سلطان احمد خان، پادشاه عثمانی، طی یک لشکرکشی مجدد که به سرداری صدر اعظم خود مراد پاشا به راه انداخت و تبریز را دوباره فتح کرد «۱۰۱۷ ق / ۱۶۰۸ م»، سپاه عثمانی بلافاصله در همانجا مغلوب و منهزم گردید. بالاخره، عثمانی که بیشتر مناطقی را که مقارن آغاز سلطنت شاه عباس طی یک متارکه طولانی به حساب خود به دست آورده بود، در طی این جنگها از دست داد و خود را برای برقراری یک صلح پایدار ناچار یافت. سرانجام، طی مقاوله نامه‌ای رسمی، الحاق ولایات غصب شده ایران، به خاک اصلی، مورد تأیید و قبول قرار گرفت. شاه عباس هم برای دفع هر گونه بهانه غرامت جوئی از جانب آنها، موافقت کرد که در مدت برقراری صلح، سالانه معادل دویست بار ابریشم خام به دولت عثمانی تحویل نماید «۱۰۲۰ ق / ۱۶۱۱ م». بدین گونه در پایان سه سال جنگ، شاه عباس بهادر خان، توانست وحدت و تمامیت ارضی سرزمین ایران را که در دوران فرمانروایی پدرش محمد خدابنده به سختی لطمه دیده بود، دوباره برقرار نماید و به تجاوز دو نیروی مهم خارجی - ازبک و عثمانی - و همچنین سرکشی و گردنکشی حکام محلی خاتمه دهد .

با این حال صلح میان دو کشور چند سالی بیش نپایید و پناهنده شدن حاکم شورشی گرجستان به دربار عثمانی که نقض عهدنامه بود، جنگ دیگری را پیش روی دو دولت قرار داد. این جنگ که سه سال به طول انجامید، برتری نظامی ایران را بار دیگر نشان داد و برای سلطان عثمانی ثمره‌ای نداشت، جز آنکه در معاهده دیگری که به امضاء رسید، میزان ابریشم دریافتی عثمانی به نصف تقلیل یافت .

معاهده دوم بین دو دولت، هنوز مسئله بغداد را که در دست نیروهای عثمانی رود، بلا تکلیف می‌گذاشت. تسلط بر این دیار برای شاه عباس، غیر از تأمین وحدت و تمامیت ارضی ایران که بغداد و عراق جزء لاینفک آن محسوب می‌شد، به ویژه به خاطر وجود ابقاع متبرکه ائمه شیعه و نیز به عنوان پایگاه علمی تشیع و زیارتگاه شیعیان ایران، حائز اهمیت فراوان بود و جدا ماندن آن از خاک ایران، لطمه‌ای به حیثیت دولت شیعی به شمار می‌رفت. از این رو، شاه عباس در اولین فرصت مناسب لشکر به بین‌النهرین برد و بغداد را در ربیع‌الاول ۱۰۳۲ ق / ژانویه ۱۶۲۳ م تسخیر کرد؛ بقیع متبرکه را زیارت نمود و خرابیهای آن را مرمت و بناهای تازه نیز احداث کرد.

این اقدام شاه عباس، البته لطمه‌ای به حیثیت دولت عثمانی تلقی شد؛ به ویژه آنکه در همان ایام و اندکی پیش از فتح بغداد، ایران توانسته بود پرتغالیها را از جنوب ایران و بندر جرون «گمبرون» و بحرین و هرمز و قشم بیرون راند، مایه مزید وحشت «باب عالی» - دربار عثمانی - از اقدامات شاه عباس و وهن بزرگی به حیثیت نظامی دولت عثمانی محسوب می‌گشت. به هر تقدیر، سلطان مراد چهارم - پادشاه عثمانی - بلافاصله در صدد تدارک این وهن برآمد و سردار خود احمد پاشا را با لشکری مجهز برای استرداد بغداد به عراق فرستاد. بغداد به محاصره سردار عثمانی درآمد، اما زینل بیگ شاملو، سردار ایرانی، محاصره بغداد را شکست و سردار ترک را مغلوب کرد. خود شاه عباس هم برای اخراج سپاه عثمانی از عراق با لشکر مجهزی از راه رسید. سپاه عثمانی در برخوردهایی که روی داد به کلی منهزم شد «۱۰۳۴ ق / ۱۶۲۵ م». بغداد و بقیع متبرکه دوباره به تملک ایران درآمد و از آن پس تا شاه عباس زنده بود، دولت عثمانی جسارت تعرض به خاک ایران را پیدا نکرد. مع‌هذا، این سرسختی در مقابل نفوذ خارجیها، شاه عباس را از سعی در توسعه روابط بازرگانی دوستانه با آنها مانع نیامد. حتی در همان ایام اخراج پرتغالیها از اراضی و آبهای ایران، یک هیئت حسن نیت را با یک سفیر فوق‌العاده خویش همراه رابرت شرلی به دربارهای اروپایی گسیل داشت «۱۰۳۲ ق / ۱۶۲۳ م» و برای توسعه روابط بازرگانی با قلمرو پادشاهان مسیحی غرب آمادگی نشان داد. به دنبال آن هم، دولت انگلستان با ارسال سفیر مخصوص به دربار وی، به برقراری روابط بازرگانی با ایران اظهار علاقه نمود «۱۰۳۶ ق / ۱۶۲۶ م» و هم‌شکرت هند هلند که نیز در این ایام در هند فعالیت بازرگانی داشت، در این خصوص برای مذاکره و داد و ستد، سفیری راهی ایران نمود. بدین ترتیب، رابطه‌ای که در روزگار فرمانروایی شاه عباس بین ایران و فرنگ برقرار شد و پس از وی تا مدتها به طور مستمر ادامه یافت، جامعه ایرانی را با کالاهای فرنگی و شراب فرنگ و طرح فرنگ هم در شعر و ادبیات عصر مجال حضور یافت. در گیر و دار آن دوستیها، هیچ‌کس این اندیشه را به خاطر راه نمی‌داد که در یک دوران اجتناب‌ناپذیر رکود و انحطاط به زودی آتش فرنگ

و آنچه بیماری فرنگی خوانده می‌شد، در آینه حوادث بعدی ایران، که نه چندان دور رخ کشید، چه بلیه‌ای را در این سرزمین پدید آورد .

سلطنت چهل و دو ساله شاه عباس با آنکه از خشونت‌های بسیار به ویژه با نزدیکان خویش خالی نبود، در آنچه به رفاه و توسعه امنیت می‌شد، یک دوره استثنایی و بی‌همانند در تمام تاریخ جدید ایران بود . شاه عباس، چهار سال بعد از جلوس بر اورنگ شاهی، تختگاه سلطنتش را از قزوین به اصفهان منتقل کرد «۱۰۰۰ ق / ۱۵۹۲ م» و در توسعه و آبادانی آن شهر اهتمام قابل ملاحظه‌ای نشان داد. در مقابل دولتخانه عثمانی که «باب علی» خوانده می‌شد، دولتخانه او در اصفهان «عالی قاپو» نامیده شد که به همان معنی و در همان پایه از جلال و عظمت بود .

به سعی شاه، در اصفهان بناهای ممتاز و عالی ساخته شد؛ امنیت راهها، ایجاد جاده‌های وسیع، تأسیس کاروانسراهای متعدد، رونق اقتصادی قابل ملاحظه اما شکننده و ناپایداری را در ایران عهد او به وجود آورد .

تسامح نسبی او در عقاید که واکنشی در مقابل سیاست خشک شاه طهماسب و سیاست خشن شاه اسماعیل دوم بود، اتباع ادیان مختلف را در عصر او آزادی قابل ملاحظه‌ای داد. با آرامنه که تعداد پنج هزار خانوار آنها را از جلفای آذربایجان به اصفهان کوچ داد، و جلفای جدید بنا کرد، با محبت و ملاطفت خاصی رفتار می‌کرد. نسبت به عیسویان اروپایی و حتی بازرگانان هندی نیز با تسامح و حسن سلوک بود. البته این تسامح شامل حال اکثریت اهل تسنن نبود و فرمانروای شیعی، غالباً "به خود حق می‌داد، پیروان اهل سنت داخل را به چشم بدبینی و سوءظن بنگرد .

دوران فرمانروایی شاه عباس اوج اعتلا و عظمت دولت صفوی بود. این عظمت که در سایه مجاهدتها و پیروزیها و سیاستهای درست شاه عباس حاصل شد، در پایان سلطنت پر شکوه اما مهیب و مستبدانه‌اش، به بازنشست و خود اسباب انحطاط فرمانروایان بعدی و بازماندگان او شد . الزام شاه به تربیت فرزندان در حرم خانه و جلوگیری از ورود آنها به عرصه سیاست، که از یک بدبینی و عدم اعتماد و بیم خطر از سوی آنان ناشی می‌شد؛ فرمانروای لایقی چون او برای جانشینی‌اش باقی نگذاشت تا نهال کاشته شده را با سیاستهای مدبرانه و متعهدانه آبیاری و تنه آن را تنومند سازد. چنین شد که ثمره این همه تلاش و کوشش و تدبیر و سازندگی، به زودی از دست رفت، و با مرگ خود شجره صفوی و حکومت آنها را در هم پیچید .

شاه عباس، در شصت سالگی، در حالی که با وجود بیماری، اندیشه تسخیر بصره را در سر می‌پروراند و حتی سردار خود امام قلی خان را به اقدام به این کار فرمان داده بود، در مازندران به بستر افتاد؛ اندک اندک بیماریش سخت شد و در عمارت سلطنتی اشرف «=بهشهر» در جمادی

الاولی ۱۰۳۸ ق / ۱۶۲۹ م وفات یافت. جنازه اش را از مازندران به قم انتقال دادند و در آنجا به خاک سپردند. بعد از وی نواده اش سام میرزا با عنوان شاه صفی به سلطنت رسید.

زوال ننگین صفوی ها بدست افغانان



- ۱ به سال ۱۱۱۰ دسته ای از افراد قبیله بلوچ به کرمان حمله آوردند، به حدود یزد رسیدند و بندر عباس را مورد تهدید قرار دادند.
- ۲ به سال ۱۱۲۰ ه. افغانان غلجایی به سرکردگی میرویس قندهار را تصرف کردند و گرگین خان یازدهم را به قتل رساندند. (قندهار از زمان تصرف مجدد آن به سال ۱۰۵۸ ه. به دست عباس دوم، در اختیار صفویه بود.)
- ۳ شاه سلطان حسین، کیخسرو برادر زاده گرگین را از اصفهان اعلام کرد اما به خاطر اختلافات رسیدن میان قزلباشها و نیروی گرجی، کیخسرو نتوانست اوضاع را به حال عادی برگرداند خودش نیز در جریان درگیری با افغانان، مورد حمله آنان قرار گرفت و کشته شد.
- ۴ شاه سلطان حسین سپاه دیگری به سرکردگی محمد زمان خان اعزام کرد، او نیز پیش از رسیدن به قندهار درگذشت و سپاهیان پراکنده شدند.
- ۵ بنابراین از آن پس تا هنگام مرگش در سال ۱۱۲۷ قندهار را بی هیچ دردمندی در اختیار داشت.
- ۶ پس از مرگ سیروس پسرش محمود رهبری افغانیان غلجایی را بر عهده گرفت.
- ۷ محمود آرزوی سرنگون شاه سلطان حسین را در سر داشت. شورش گروه عمده دیگر از قبایل افغان یعنی ابدالیها که ساکن منطقه هرات بودند کمک عمده ای به محمود در پیشبرد هدفش کرد.
- ۸ اگرچه ابدالی ها در تصرف مشهد شکست خوردند. اما شکستهای خفت باری بر نیروهای صفوی که به مقابله با آنها فرستاده شده بود وارد آوردند.

۹ در این زمان به دنبال از دست دادن نقاطی از کشور از جمله، قندهار، جزایر بحرین، میان نیروهای داخلی و دربار اختلاف پیش آمد.

۱۰ مریم بیگم، عمه شاه سلیمان، پس از دست رفتن جزایر بحرین (۱۱۲۹ هـ.) شاه سلطان حسین را به دلیل سستی و بی توجهی به سرنوشت کشور ملامت کرد.

۱۱ مریم بیگم در صدد تدارک لشکری برای سرکوب باغیان برآمد. شاه سلطان حسین از شرم این اقدام ناچار شد، دربارش را به قزوین حرکت دهد، تا سپاهیان تازه نفس فراهم آورد.

۱۲ در اواخر تابستان سال (۱۱۳۱ هـ.) محمود با هدایت نیرویی در مورد ۱۱۰۰۰ تن از طریق دشت به تسخیر کرمان پرداخت.

۱۳ در این زمان اختلافات داخلی میان خاندان صفوی به اوج گرفته بود، حتی توطئه ای به منظور به سلطنت رساندن برادر تواناتر و لایق تر شاه سلطان حسین به نام عباس در اصفهان به عمل آمد (در این زمان شاه سلطان حسین در قزوین به سر می بردم. اما با شکست مواجه شد.

۱۴ وزیر شاه، فتحعلی خان داغستانی، به منظور تصرف مجدد قندهار و هرات، در صدد نقشه ای برآمد.

۱۵ مخالفت محمد حسین ملباشی و رحیم خان حکیم باشی، مانع انجام طرح فتحعلی خان شد.

۱۶ مخالفت‌های محمد حسین ملباشی و رحیم خان باشی با فتحعلی خان داغستانی منجر به قتل وزیر توسط شاه سلطان حسین گردید.

۱۷ در سال ۱۱۳۳ محمود با نیروی نظامی قوی از کرمان گذشت به سوی اصفهان به حرکت افتاد.

۱۸ در این زمان شاه با پیشنهاد عده ای از اطرافیان به جای دفاع از شهر تصمیم به حمله فوری گرفت.

۱۹ سپاه صفوی در این حمله که مرکب بود از دهقانان و بازرگانان تعلیم ندیده و تعداد اندکی سپاه منظم، به طرف سلون آباد در ۲۹ کیلومتری اصفهان حرکت کردند.

۲۰ به واسطه اختلاف میان فرماندهان مشترک، تاکتیکهای جنگی نا بجای فرماندهان عملیاتی سپاه صفوی و ثبات قدم سر فرمانده سپاهیان محمود، شکست احتمالی افغانان به پیروزی تبدیل شد.

۲۱ محمود که نیروی نظامی اش کمتر از آن بود که بتواند با یورش بر شهر مسلط شود، اصفهان را مدت شش ماه به محاصره کشید.

۲۲ شاه سلطان حسین در اول ۱۱۳۵ هـ. بدون قید شرط تسلیم شد و تاج و تخت را به محمود بخشید.

۲۳ محمود در (۲۵ محرم ۱۱۳۵ هـ.) وارد اصفهان شد و بر تخت نشست.

۲۴ به این ترتیب مدت بیش از نیم قرن بود که بنیادهای سیاسی، نظامی اجتماعی دولت صفویه بی وقفه در حال فرسایش بود سرنگونی آن، هنگامی که فرا رسید، تنها به ضربه مختصر حدود ۲۰۰۰۰ افغان احتیاج داشت.

فروپاشی و زوال سلسله صفویه از افغانان

1. بی علاقگی و ناتوانی شاه سلیمان و سلطان حسین
2. افزایش قدرت روحانیون و علما کنترل امور سیاسی از جانب آنها.
3. نفوذ نیروی حرم و دربار در امر حکومت
4. بی کفایتی شاهان این دوره راهگشای فساد و هرج و مرج روز افزون در حکومت ولایت بود
5. ناامنی درشاهراهها که علامت ضعف حکومت بود شایع شده بود.
6. در ارتباط با روابط ایران با قدرتهای خارجی، این بی علاقگی هم به معنای بی اعتنائی به فعالیتهای آن قدرتها بود.
7. ضعف نظامی مملکت در ای دوره کاملاً آشکار شده بود.
8. حمله دسته ای از افراد قبیله بلوچ به کرمان و تقاضای کمک از گرگین خان شاهزاده گرجی، بیانگر نهایت ضعف دربار صفوی است.
9. حملات مجدد بلوچها به مرزهای شرقی و تصرف قندهار توسط افغانان غلجاری به سال ۱۱۲۰، زمزمه های سقوط قطعی صفویان را نشان داد.

تسلیم شاه سلطان حسین به افغانان

پس از سقوط اصفهان به دست افغانان طهماسب دوم در سال (۱۱۳۵ هـ.) فرستاده که دربار عثمانی فرستاد برای رفع افغانان غاصب و در خواست کمک کرد. پس از فوت محمود در سال ۱۱۳۷ اشرف افغان جانشین وی شد.

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است
کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Copyright©2006Esalat

www.esalat.org